

محتسب در اندیشه و شعر حافظ شیراز

دکتر محمود حسن آبادی

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

شعرا بخصوص شعرای بزرگ صاحب سبک و شیوه، فرهنگ و آژگانی خاص خود دارند. بدین معنی که در نظر این دسته از شعرا، واژه‌ها، معنایی غیر از آنچه در فرهنگها برای آنها ذکر شده، یا در ذهن همگان جاافتاده، دارند؛ معنایی که حتی ممکن است بعضاً با معنای متداول، کاملاً در تضاد باشد: استعاره‌هایی با قرینه تضاد، استعاره تهکمی با مجاز به علاقه تضاد و یا اصلاً بدون هیچ قرینه‌ای. این روند ضمن این که آن شاعر را صاحب سبک و سیاقی ویژه می‌سازد، در نهایت موجب غنای لفظی و معنایی آژگان زبان می‌شود.

در میان شعرای فارسی زبان، خواجه سخن حافظ شیراز در کنار سایر ویژگیهای برجسته‌اش، در این کار از بزرگان است و در میان شعرای معاصر مرحوم مهدی اخوان ثالث. در دیوان حافظ، کلماتی یافت می‌شوند که با استفاده از حکم فوق، معنا می‌یابند و یکی از آنها واژه «محتسب» است. محتسب اصطلاحی شرعی و دیوانی است؛ کسی که وظیفه‌اش امر به معروف و نهی از منکر، نظارت بر بازر و داد و ستدها و... و در نتیجه دارای بار معنایی مثبت است اما حافظ علاوه بر این مفهوم، دو معنی دیگر بر این واژه بار نموده است؛ پس محتسب حداقل با سه معنا در شعر او آمده و یکی از معانی، نقطه مقابل معنای اصلی واژه است؛ محتسب در این تلقی یعنی امیر مبارزالدین محمد حاکم فاسد و ریاکار شیراز و در نتیجه بار معنایی منفی یافته است.

در این مقاله ضمن آن که اندکی در مورد این روند و ارزشها و تأثیرهایش بر زبان بحث شده، سه نوع محتسب در اندیشه و شعر حافظ جسته و برای هر مورد شواهدی عرضه گردیده است با این هدف که گوشه‌ای از توانایی هنری و استعداد و قدرت ادبی حافظ و از آن مهتمتر تسلط بی اندازه و بی چون و چرای خواجه بر زبان پارسی دری نمایانده شود.

واژگان کلیدی: حافظ، محتسب، رند، شخنه.

مقدمه

هر شاعری و بخصوص بزرگان صاحب سبک و شیوه، دارای فرهنگ و واژگان خاص خود هستند؛ بدین معنی که معانی واژه‌ها، در نظر هر شاعری معنایی خاص است که ممکن است دیگران آن معنا را اصلاً نفهمند و یا نپسندند؛ برخی کلمات را در معنایی به کار برده‌اند که شاید ما از آن کلمات معنا یا معنای دیگری را دریافت کنیم؛ مراد و مقصودی خاص از واژه‌ای خاص در ذهن داشته‌اند و برمی آورده‌اند اگرچه فی‌المثل در عرف معرفت عام و خاص یا در کتب لغت، معنای دیگری برای آن واژه نوشته باشند؛ زیرا واژه‌ها و کاربردهای آن نزد کسان مختلف، هم مختلف و هم متنوع است و نزد مردم، گاه عاماً مردم و گاه خواص نیز مختلف. گاه آن معنا با آنچه در عرف از آن واژه اراده می‌شود، بکلی متفاوت است؛ و گاه با آنچه در کتب لغت و فرهنگها در مورد معنای آن آمده است یا حتی شاعران دیگر، در آثار خود از آن اراده کرده‌اند کلاً متفاوت است و بعضاً حتی آن معنا و مقصود، نقطه‌مقابل معنا یا معنایی است که دیگران از آن اراده می‌کرده‌اند. به عنوان مثال واژه "قلندر" نزد سنایی و واژه "درد" نزد عطار - بخصوص که می‌دانیم شغل او، عطاری بوده است - کاربرد و معنایی خاص داشته است یا کلمه «رند» در نزد سعدی و حافظ که بکلی از معنای رایج و متداول آن دور بوده است. در عرف معنوی این دو شاعر بزرگ و بخصوص حافظ، رند، دارای معنایی والا، دست نیافتنی، گرانمایه و عالیمقام بوده است و به همین اندازه متضاد و مخالف معنایی که تا آن زمان از رند در نظر گرفته می‌شده است.

در میان شعرای معاصر روانشاد اخوان ثالث چنین وضعیتی داشت؛ در معنی بسیاری از کلمات، نزد خودش، تغییر و تحولاتی صورت می‌داد و آنها را در معناهایی دیگر و گاه متضاد به کار می‌برد و این را حق طبیعی خود و هر شاعر دیگر و یا حتی هر فارسی‌زبانی می‌دانست که از لغات و تعبیرات، معناهایی را استنباط و اراده کند که خود دوست می‌دارد؛ این سخن، البته، به هرج و مرج و درهم ریختن اصول و قواعد زبانی و دستوری شبیه است اما با استدلالهایی که خود او می‌کند، از این معنی دور می‌شود. اخوان زندیق یا زندیک را در معنایی که قبل و بعد از او سابقه نداشته، به کار می‌برد و خود در این باره چنین می‌گفت: «من» «زندیق» را در کارکهایم، در معنایی به کار می‌برم، بکلی متفاوت با آنچه در عرف از آن اراده می‌شود، بکلی متفاوت با آنچه در کتب لغت، لغتنامه‌ها، فرهنگها در خصوص معنای زندیق آمده است یا حتی شاعران دیگر، پیش از من، در آثار خود از آن اراده کرده‌اند، از قبیل آن که مثلاً زندیق یا «زندیک!» یعنی پیرو «زند» یا پیرو «مانی» یعنی خدانشناس، ملحد و از این قبیل خزعبلات، حالا نگوییم خزعبلات، بگوییم این گونه معانی و مرادها... اتفاقاً من زندیق را به معنای خودشناس، خویش‌شناس - وبالنتیجه خدانشناس هم - و انسانی آزاده، درست کردار، پاکدامن، دارای جهان‌بینی روشن، راستگو، شریف، گرانمایه، والا، مهربان، خردمند، خداوند جان و خرد (خداوند=صاحب)،... و جهان‌نگرش هوشمندانه، ظریف طبع، لطیف خوی و از این قبیل به کار برده‌ام و می‌برم... در کاربرد من زندیق به معنی انسانی است... که آزاد و آسوده باشد فکر و فرهنگ و رفتارش از «نقل»‌هایی که «عقل» نمی‌پذیرد و تصویب نمی‌کند» (اخوان ثالث، ۱۳۶۸: صص ۱۹۲) و سپس درباره دلیل چنین کاری دلایلی چند می‌آورد که از عقل‌چندان بدور نیست و...
 حافظ و محاسب یکی از کلمات کلیدی شعر حافظ که با توجه به همین مطالب آمده - گذشته از رند و به اعتباری در مقابل آن - واژه محاسب است.

در دیوان حافظ واژه محتسب هجده بار بتصریح آمده است؛ اما این ظاهر نضیه است. اگر با توجه به مطالبی که بعداً خواهیم گفت، بخواهیم دنبال محتسب بگردیم، شاید با پنجاه و هشت تک بیت و هشت غزل کامل روبرو شویم که در تمام آنها از محتسب و درباره او بتصریح و تلمیح و تلویح مطالبی گفته شده است. در یک بیت هم، واژه مغولی - ترکی «یرغوی» (یرغوی دیوان) آمده که در نگاه حافظ معادل و هم معنی محتسب، دیوان احتساب و حسبت است. برای این که بحث ما منطقی تر پیش رود، آن را طبقه بندی کرده ایم. با نگاهی حتی گذرا به این ابیات و غزلهای توان سه نظرگاه راجع به محتسب یا به بیانی دیگر سه گونه محتسب را در این ابیات و غزلیات و در کل دیوان خواجه یافت. چنان چه از تواریخ برمی آید، قرن هشتم، قرن نهم بوده است سراسر ظلم و ستم، ریا و نفاق، دروغ و کلک و نیرنگ و... قرن که هیچکس نبود آنچه می نمود از سلطان گرفته تا گدا؛ به جز عده ای معدود آزاده و آزاد، دیگران بر گرد شاه و دربار جمع آمده بودند - حال هر شاهی - و برای خوشامد او، چاپلوسی و تملق را پیش و پیشه گرفته بودند جیفه دنیا را... سرچشمه ها و ریشه های این وضعیت نفرت آور را باید در ایلغار مغول و تبعات آن جست؛ بواقع حمله مغول و غلبه و حشیانه آن، علاوه بر زیانهای جانی و مادی فراوان، تمام تکیه گاههای فرهنگی، دینی و اجتماعی را در هم فرو شکست. ارزشها و ضد ارزشها، بایدها و نبایدها که همه ریشه در فرهنگ و تمدن ملی - اسلامی داشت، بتمامی فرو ریخت و تغییر کرد ارزشها و بایدها، ضد ارزش و نباید شدند و ملاکهای خوبی و بدی در نزد مردم - عام و خاص - بکلی معکوس شد و حافظ در چنین قرنی و چنین جامعه ای روزگار می گذرانید. (زرین کوب، ۱۳۶۴: صص ۵۶-۱)

روزگار حافظ بسیار آلوده بود به گونه ای که شیخ و صوفی، واعظ و زاهد تنها با محتسب سر و کار دارند. همجنس بازی حتی در گوشه خانقاه و خلوت مدرسه رایج بود. دواوین شعرا در این عصر - بخصوص در زمان شاه شیخ! - آکنده بود از شراب و شاهد. کار تا آن حد رسوا شده بود که حاجی شاه، اتابک و بزرگ یزد، برای خاطر پسری خوب روی که همراه برادر شاه شیخ، کیخسرو اینجو، به آنجا رفته بود، با رسوایی تمام، حکومت خود - اتابکان یزد - را بر سر آن از میان برد.

شرب الیهود که پنهانی بود، تنها مخصوص قاضیان بود و جهودان. در این روزگار، تصرف در شیراز رونقی تمام داشت - اما مثل یک دکان. شیوخ خانقاه برای عوام مثل پیغمبران تلقی می شدند و خانقاههایشان قبله‌های روحانی بود منتها برای کسانی که می خواستند از آنجا به عرصه شهرت برسند و نبول عام. همین نکته کافی بود که حافظ را نسبت به آنها بدبین سازد و بدگمان. از این رو بود که در اشعار خویش مکرراً شیخ و صوفی «خانقاه» و صومعه را به باد تمسخر و طعنه می گیرد. در این زمان در شیراز گربه زاهد بسیار بود و به جز شاه شیخ، بسیاری از مردم و بخصوص اهل ذوق دست آنها را خوانده بودند. در واقع احوال این پیران عصر، گهگاهی از بعضی جهات یادآور خرابات واقعی بود و پیر خرابات. بنگ که حبه خضرا خواند، می شد، در بین آنها رایج بود و نیز شراب و افیون. جوانان نوحه گهگاه خانقاه‌ها را برای علاقه مندان به شاهد بازی میعادگه آلوده‌ای می کردند. آنچه در لطایف عبیدزاکانی و جام جم اوحدی که گاه در مذمت بیرسمیهای خانقاهها هست نشان می دهد که در عشق به همجنس نیز غالباً بین خانقاه و خرابات هیچ تفاوت بوده است و در این میان پیران خانقاه آلوده‌ترین بودند. به این دلایل بود که نه فقها و زاهدان واقعی - نه آنها که با محتسب ارتباطی صمیمانه داشتند - علاقه‌ای به خانقاه نشان می دادند نه رندان آزداندیشی چون حافظ که به همین سبب به صوفیه طعن‌ها و تعریضهای بسیار داشت؛ حتی شاه نمۀ الله ولی - آن شیخ بلند آوازه صاحب زهد و کرامات - نیز از نیش تعریض و کنایه خواجه در امان نماند. حافظ برای دهن کجی به مشایخ و دعوی داران عصرش و سالوس و ریای آنها، پیر خرابات و پیر گلرنگ، شراب را به رخ آنها می کشید. (مسکوب، ۱۳۷۱: ص ۵۶)

دیرباوری و کهنه رندی حافظ او را از علمای قشری که کارشان وعظ بود و ترساندن مردم از قیامت و عذابهای آن دور می ساخت، به رغم این که حافظ قرآن بود. عرفان ناب او موجب شد که هم ظاهر بینیهای زاهدان عاری از شور و حال را طرد کند و هم موشکافیهای بیحاصل اهل بحث و استدلال را. این عرفان که حاصل و مرتبط با تجربه‌های صوفیانه و اقرال و تعالیم آنها بود، خود را

به محدودیت‌های اهل خانقاه، به ریاضتها و چله نشینیهای غالباً بی‌حاصل و ریایی آنها و دکانداری برخی مشایخ و پیران مقید نمی‌کرد. بواقع، در مقابل، ذوق عرفان او نه از آزادی بلندگرای گستاخانه محی‌الدین عربی بیگانه بود نه از سخنان نرم و آرام بخش سهروردی. فکر بلندپرواز او همواره از بحث مدرسه و کشف و کشف‌ملول بود و آرامش روح خود را در شطحیات تند عرفانی می‌جست و نیز در اقوال ابهام‌آمیز مشایخ واقعی. وجود ری در این ابام‌آکنده بود از معانی و افکار عرفا که می‌کوشیدند از راه تفکر و سیر ذهنی به همان جایی برسند که صوفیه از طریق ریاضت و سلوک می‌رسند. حافظ جوان از صحبت مشایخ ظاهراً لذتی نبرد اما به افکار و آرای آنها علاقه یافت؛ این احتراز و پرهیز از دستگاه شیخ و خانقاه، یکی ویژگی شگفت‌تفکر عرفانی اوست. وجود خضر که او بر آن تأکید دارد در واقع تجسم همین تعلیم مشایخ صوفیه است نه خود آنها... (رجایی، ۱۳۶۴: ذیل پیر)

یک دلیل احتراز او از دستگاه شیخ و خانقاه، فساد و دروغ و نیرنگ‌ریایی بود که تمام وجود شیخان خانقاه‌های آن عصر را در بر گرفته بود؛ از اینجا بود که عبید در صد پند گفت: «سخن شیخان را باور مکتید تا گمراه نشوید و به دروخ نروید. I در این احوال واویلا و در نظر رند عارف آزاداندیشی چون حافظ، شیخ ریایی، ابلیس واقعی بود و صوفی، مفتخوری بیکاره، واعظ کسی که به آنچه می‌گفت، عمل نمی‌کرد، قاضی کسی که شرب الیهود مخصوصاً کار او بود، همگان او را نفرین می‌کنند و از او در عذابند و سعید آن‌که هرگز روی او نبیند. (غنی، ۱۳۵۶: ص ۹۷)

در واقع از این محیط و زمانه تصویری که دیوان شاعر عرضه می‌کند عبارت است از فساد و ویرانی، حافظ در این اشعار از گناه و فساد اهل زمانه شکایت دارد؛ شیخ و صوفی، قاضی و واعظ و محتسب را به یک چوب می‌راند و آنها را سر و ته یک کرباس می‌داند. او تمام این ریاکاران منفور و ناسدان مزدور، از شیخ و صوفی تا پیر و قاضی و واعظ و... را محتسب و همکار او و در پستی و دنائت هم‌ردیف او می‌داند و از آنها گله و شکایت می‌کند. (مرتضوی، ۱۳۷۰: ص ۲۴)

۱- این است محتسب نوع اول. انسانهایی - گرچه شایسته این نام نیستند - پست بان‌دیشه‌ای

نادرست و جهان بینی ای آکنده از کم بینی، محافظه کاری و نان به نرخ روز خوری. آدمی که خود در پنهان تمام منکرات و مناهی را انجام می دهد ولی در ظاهر و بر جایگاه مقدس منبر بدروغ جلوه ها می نماید؛ گروهی که در پی به چنگ آوردن تکه ای از مردار و جیفه دنیا، گاه نام زاهد و شیخ و واعظ و فقیه مدرسه و گاه مفتی و صوفی و قاضی را بر دوش حمل می کنند اما چون به خلوت می رسند آن کار دیگر می کنند. حافظ آنها را با چنین اصطلاحات و تعبیراتی مورد خطاب قرار می دهد: زاهد عالی مقام - قومی که بر دردکشان می خندند و سرانجام ایمان خود را در سر کار خرابات می کنند - ریاکار و مزدور - شیخی که نان حلالش روز بازخواست، صرفه ای نمی برد - زاهد خرده گیر بر دردکشان - واعظ - فقیه مدرسه - محرک ابنای عوام علیه عشاق و دردی کشان - واعظ شحنه شناس - زاهد ظاهر پرست - واعظی که صنعت بسیار در عبارت می کند - واعظ شهر که مهر ملک و شحنه گزیده است - صوفی شهر که لقمه شبهه می خورد - شیخ و فقیهی که باده می خورند - واعظ بیهوده گوی که بوی حق نشنیده است - مشایخی که اهل خدا و عاشق نیستند - قاضی درباری - واعظ بی عمل - فقیه مخالف عشق و عشق ریزی و...

این گروه که از دید حافظ محتسب هستند و یا با او هیچ تفاوتی ندارند، در زمان او بسیار بوده اند و شاید در هر زمانی، و با این تعبیر و تلقی در مقابل رندی قرار می گیرند که همه کارهایش نیکو است؛ پایگاه و نظام اندیشگی قوی و منسجمی دارد با تکیه بر فرهنگ و تمدن و باورهای اصیل ایرانی - اسلامی. (خرمشاهی، ۱۳۶۷: ص ۷۴)

رند آن کسی است که به هیچ چیز سر فرود نمی آورد و از هیچ چیز نمی ترسد و زیر این چرخ کبود، زهر چه رنگ تعلق پذیرد، آزاد است. نه خود را می بیند و نه به رد و قبول غیر نظر دارد. بخصوص در محیط شیراز در زمان محتسب کل، امیر مبارز، رند نه به قبول عامه دل می بندد نه تقرب سلطان. در دنیایی که همه چیز به میزان پول سنجیده می شود و نام آوران عصر برای صید زر و سیم نه پروای نام دارند نه اندیشه جان، تنها رند است که به فراغتی و کتابی و گوشه چمنی کفایت می کند. آزاداندیشی بیخیال که این همه غوغای خودپرستی که در جهان هست، برای وی

چیزی جز یک فریاد پوچ نیست. در دنیایی که زاهد و واعظ شحنه شناس می‌خواهند حق را به سجودی و نبی را به درودی فریب دهند، تنها رند است که می‌تواند مسجد و صومعه را خراب کند، خلق و قضاوت خلق را نادیده بگیرد، در کار خدا و خلق از چون و چرا دم زند. در چنان‌گیر و دار ترس و نفرت که احتیاط «نفسها را در سینه حبس می‌کند» تنها رند است که بر خلاف همه ریاکاران پیاله را در آستین مرقع پنهان نمی‌سازد؛ خرقه را با اشک از لکه‌های می‌می شوید و بر آن روزگار که موسم ورع و روزگار پرهیز است، می‌گرید. از این رو بود که عبید باز در صد پند گفت که دست ارادت در دامن رندان پاکباز زنید تا رستگار شوید. (کامرانی، ۱۳۶۳: ص ۷۲۶)

بواقع، خشونت امیر مبارز برای آن دسته از رندان که اهل مدرسه بودند و آزاداندیش تحمل‌کردنی نبود. برای اینها دولت بواسحاق این مزیت را داشت که انسان در سایه آن می‌توانست بی‌روی و ریا هر چه را می‌اندیشد بیان کند و از شیخ و شحنه و زاهد و محتسب نترسد؛ رند آزاداندیش با دستگاه بی‌بند و بار شاه شیخ سازش می‌توانست اما سختگیری و تندخویی امیر مبارز را تحمل نمی‌توانست.

پس چاره‌ای نمی‌ماند جز فریاد اعتراض کشیدن و لب به طعن و تمسخر گشودن بر فقها، واعظ، مفتیان، زهاد، مشایخ* و...

راز درون پرده زرنندان مست پرسش کجایین حال نیست زاهد عالی مقام را (۲/۷)

ترسم این قوم که بر دردکشان می‌خندند در سر کار خرابات کنند ایمان را (۵/۹)

ترسم که صرفه‌ای نبرد روز بازخواست نان حلال شیخ زآب حرام ما (۸/۱۱)

بروای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر که ندادند جز این تحفه به ما روز الست (۵/۲۶)

من نخواهم کرد ترک لعل یار و جام می زاهدان معذور دل‌ریدم که اینم مذهب است (۶/۳۱)

برو به کار خود ای واعظ، این چه فریادست؟ مرا فتاد دل از ره ترا چه افتادست؟ (۱/۳۵)

* - شماره‌های داخل پرانتز، شماره سمت راست، شماره غزل و شماره ست چپ، شماره بیت مورد نظر

فقیه مدرسه دی بست بود و فتوی داد	که سی حرام ولی به مال اوقاف است (۳/۴۴)
زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست	تا: میانه خواسته کردگار چیست؟ (۸/۶۵)
زاهد ظاهر پیر سن از حال ما آگاه نیست	در حق ما هر چه گوید، جای هیچ اکراه نیست (۱/۷۱)
بنده پیر خراباتم که لطفش دایم است	ورنه لطف شیخ وزاهد، گاه هست و گاه نیست (۱۰/۷۱)
حدیث عشق ز حافظ شنونه از واعظ	اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد (۸/۱۳۱)
می خور که شیخ، حافظ و مفتی و محتسب	چون نیک بنگری همه تزویر می کنند (۱۰/۲۰۰)
واعظ شهر چو بهر ملک و شحنه گزید	من اگر مهر نگاری بگزینم، چه شود؟ (۴/۲۲۸)
صرفی شهر بین که چون لقمه شبهه می خورد	پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف (۸/۲۹۶)
دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگوی	من نه آنم که دگر گوش به تزویر کنم (۷/۳۴۷)
واعظ ما بوی حق نشنید، بشنو کاین سخن	در حضورش نیز می گویم، نه غیبت می کنم (۳/۳۵۲)
نشان اهل خدا عاشقیست با خود دار	که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم (۴/۳۵۸)
اگر فقیه نصیحت کند که عشق مبارز	پیاله ای بد هوش، گو دماغ را تر کن (۲/۳۹۷)

و کل غزلهای زیر با مطلع: *شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*

غزل ۱۳۳: صوفی نهاد دام و سر حلقه باز کرد

بنیاد مکر با فلک حقه بز کرد

غزل ۱۹۹: زاهدان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند

چون به خلوت می روند، آن کار دیگر می کنند

البته گاهی مصداق ابیات فوق بر محتسب نوع دوم، امیر مبارز، هم منطبق است در اینجا ما

انتخاب کردیم.

۳- محتسب دوم - که گاه بتصریح برای او عنوان محتسب آمده است - امیر مبارزالدین

محمد است و در مقابل او تمام کسانی قرار دارند که حافظ به آنها دلبستگی و پیوستگی فکری و

روحي خاصی داشت؛ به کسانی همچون شاه شیخ ابواسحاق اینجو، شاه شجاع، حاجی قوام و...

امیر مبارز برخلاف شاه شیخ اهل دین بود یا اهل نظار. در این ایام، نزدیک پنجاه و هشت

سال داشت و در اجرای نواحد و احکام شریعت کوشا و سختگیر بود. خودش یک بار در چهل سالگی و بار دیگر در پنجاه و دو سالگی توبه کرده بود. با آن که در جوانی نه از راهداری ابا کرده بود نه از شرابخواری، مقارن این ایام سجاده به دوش می‌کشید و به زهد و عبادت می‌گرایید. در کار دین تعصب و سختگیری بسیار نشان می‌داد. چنان که به پیروی از سنت خلفا و برخلاف رسم و راه پادشاهان، روزهای جمعه که به مسجد می‌رفت، از خانه پیاده بیرون می‌آمد و با موکبی زاهدانه. در امر به معروف و نهی از منکر چنان اصرار می‌داشت که ظریفان شیراز به زبان ظرافت او را محتسب می‌خواندند و شاه محتسب؛ حتی پسرش شاه شجاع در یک ریاعی او را رندانه محتسب شهر خوانده بود. به امر او میکده‌ها بسته شد، خمها شکسته شد و خرابات خراب، برخلاف شاه شیخ نه تنها اهل زهد و تعصب که، اهل خست و امساک نیز بود. اوقاف شهر را به بهانه آن که «ضبط و نسق» کند، به مقاطعه بستند تا از حیف و میل آنها جلوگیری کند؛ اما این کار اوقاف را داخل اموال دیوانی کرد و بدنامی بسیار برایش به بار آورد. (غنی، ۱۳۶۶: ص ۱۰۶)

سختگیری او تا بدان حد بود که، بازگشت دوران شاه شیخ، آرزوی رندان و آزاداندیشان از جمله حافظ بود. امیر مبارزالدین چنان که حتی بورخان نزدیک به دستگاه او نوشته‌اند، مردی بی ادب، عامی و بددهان بود. با عدم اعتدال و سبک مغزی بسیار و سخت در بند فسق و فجور و میخوارگی و در کمال تلون مزاج. این سخن معین الدین یزدی مورخ خاص او در بیان یکی از تحولات حال وی مشهور است که: در دستگاه اوگه گاه، های و هوی مستان به تکبیر خداپرستان مبدل می‌شد و گلبانگ مبخوارگان به دعای دینداران تغییر می‌یافت. (یزدی، بی‌تا: ص ۱۰۶)

تظاهرات سخیف امیر مبارز در دینداری نمونه‌های بسیار دارد؛ غیر از پیاده رفتن به مسجد در روزهای جمعه، خود او تکیه‌گاه و مسجدی ساخت و امر و نهی شرعی می‌کرد و شرابخواران را حد می‌زد و حتی کتابهای فلسفی را به بهانه کتب ضالّه و مضلّه می‌سوزاند و همه این حالات ظاهری و آلوده به خبث باطن، سبب شده بود تا او را محتسب لقب دهند. این موجود مخوف که نویسندگان مزور و فضیلتی شکمبارۀ روزگارش به وی لقب «غازی اسلام» و «موعود مائۀ سابعه»

داده بودند، چنان بود که حتی مورخی چون «محمود کتبی» که خاندانش در دستگاه آن مظفر مکانت و موقعیتی داشته‌اند، درباره او می‌نویسد: «طبیعتش بر ارادت خون و قساوت قلب و غدر مجبول بود. سرانجام در رمضان ۷۵۹ هـ.ق، حکومت وحشت‌انگیز این محتسب جنایتکار، امیر مبارز، به دست پسرانش شاه شجاع و شاه محمود و به تحریک خواهرزاده‌اش شاه سلطان، با کور کردن و حبس او از میان رفت. (کتبی، ۱۳۶۴: ص ۵۷) حافظ در بیشتر جاهایی که از محتسب سخن می‌گوید، منظورش امیر مبارز است و سختگیرها و سختی‌های زمان او:

حافظا می خور و رندی کن و خوش باش ولی	دام تزویر مکن چون دگران قران را (۱۰/۹)
در میخانه بسته‌اند، دگر	افتح یا مفتح الابواب (۵/۱۳)
ما آبروی فقر و قناعت نمی‌بریم	با پادشه بگوی که روزی مقدر است (۹/۳۹)
اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیزست	به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیزست (۱/۴۱)
خمرش حافظ و این نکته‌های چون زر سرخ	نگاهداری که قلاب شهر صراف است (۷/۴۴)
جریده رو که گذرگاه عافیت تنگست	پاله گیر که عمر عزیز بی بدل است (۲/۴۵)
ساقی بیار باده و با محتسب بگو	انکار ما مکن که چنین جام جم نداشت (۵/۷۸)
فغان که نرگس جماش شیخ شهر امروز	نظر به دردکشان از سر حقارت کرد (۶/۱۳۱)
نصیحت گوی رندان را که با حکم قضا جنگست	دلش بس تنگ می‌بینم، مگر ساغر نمی‌گیرد (۸/۱۴۹)
محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد	قصه ماست که در هر سر بازار بماند (۴/۱۷۸)
می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب	چون نیک بنگری همه تزویر می‌کنند (۱۰/۲۰۰)
گر چایز واعظ شهر این سخن آسان نشود	نا ریا ورزد و سالوس، مسلمان نشود (۱/۲۲۷)
بیخبرند زاهدان، نقش بخوان و لا تقل	مست ریاست محتسب، باده بده و لا تخف (۷/۲۹۶)
ساقی چویار مهرخ و از اهل راز بود	حافظ بخورد باده و شیخ و فقیه هم (۷/۳۱۲)
این نقویم تمام که با شاهدان شهر	ناز و کرشمه بر سر منبر نمی‌کنم (۶/۳۵۳)
ای دل‌بشارتی دهمن، محتسب نماند	وز می جهان پرست و بت می‌گسار هم (۴/۳۶۲)

آن شد که چشم بد نگران بودی از کمین
محتسب داند که حافظ عاشق است
خضم از میان برقت و سرشک از کنار هم (۷/۳۶۲)
واصف ملک سلیمان نیز هم (۹/۳۶۲)
بر در میکند می کن گذری بهتر از این (۱/۴۰۲)
و فعل عابد، استنفر الله (۴/۴۱۷)
که چو صبحی بدمد، در پیش افتد شامی (۵/۴۶۷)
جنس خانگی باشد، همچو لعل رمانی (۵/۴۷۳)

محتسب نمی داند این قدر که صوفی را

و کل این غزلها با این مطلع:

غزل ۴۱: اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیزست
غزل ۲۰۰: دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند
غزل ۲۰۲: بود آبا که در میکده ها بگشایند؟
غزل ۳۶۲: دیدار شد میسر و بوس و کنار هم

به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیزست
پنهان خورید باده که تعزیر می کنند
گره از کار فرو بسته ما بگشایند؟
از بخت شکر دارم و ز روزگار هم

در مقابل این محتسب، امیر مبارز، دو پادشاه دیگر قرار دارند: قبل از او شاه شیخ ابواسحاق اینجو و شاه شجاع پسر امیر مبارز.

شاه شیخ یکی از معروفترین حکمرانان فارس بود. پادشاهی خوش قامت، خوب صورت، نیک خو، فروتن، شعر دوست و شعر آشنا، دارای سخاوت و آزادمنشی و با این همه بغایت شادکام و شادخوار. خوشترین و آرامترین روزگار حیات حافظ مقارن با حکومت او بود. و او خود به خواجه ارادت می ورزید و او را می نواخت. قرآینی در دیوان حافظ وجود دارد که اگر حافظ ندیم شاه شیخ نبوده، دست کم با دربار او دوستی و پیوستگی داشته است.

شیراز در روزگار او از نظر شاعران، بهشت روی زمین بود اما او سرانجام بر اثر غفلت و بیخبری حکومت را به نفع امیر مبارز از دست داد و خودش را هم مانند یک قاتل در مقابل قصر معروفش قصاص کردند.

شاه شجاع در شیراز بر جای محتسب نشست؛ در آغاز امارت، شادخواری و بی بند و باری

دوران بواسحاقی را تجدید کرد و شیراز یک لحظه سختیها و تندیهای محتسب را از یاد برد. شاه شجاع بک رند بی بند و بار بود، لایبالی و عاری از نام و ننگ، پدر را کور و با یکی از زنان او متهم شد. مثل پدرش تندخوی و حتی بدزبان بود اما طنز و ظرافت رندانه را بر مرده ریگ پدر افزود. بسیار بدبین و قسی بود و در شراب افراطی کرد، شاعر خوبی هم بود و ذوق ادبی اش به ظرافت رندانه او جلایی دیگر می داد؛ بعضاً دمدمی مزاج بود و دهن بین. مدتی از عمر، پس از بازگشت به شیراز - که مدتی تختش را از دست داده بود - مدت کمی به تظاهر و ریاگرایی و صحبت زاهدان را بر همه چیز ترجیح داد و صحبت زهاد او را برای مدتی کوتاه، تبدیل به محتسی تازه کرد و رابطه اش با حافظ تیره و تار شد؛ اما بزودی به سیرت گذشته بازگشت و حافظ را عفر نمود. شاه شجاع در آخر عمر توبه کرد و در ۲۲ شعبان ۷۸۶ از دنیا رفت.

حافظ شاه شیخ و شاه شجاع را بسیار دوست می داشت و دوستی آن دو در دل حافظ موج می زد؛ در غزلهایش از این دو ممدوح مثل یک معشوق یاد می کند که فقط شیوه بیان شاعرانه نیست بکه حاکی است از احساسات قلبی.

از این دو شاه که بگذریم افرادی همچون سلطان اویس ایلکانی، شاه محمود، عمادالدین محمود و قوام الدین حسن (وزرای شاه شیخ) خواجه برهان الدین (وزیر امیر مبارز)، قواد الدین صاحب عیار (وزیر شاه شجاع) تعلق خاطر داشت و آنها نیز هم. و در شعرهایش از تمام آنها به نیکی یاد کرده و آنها را در مقابل محتسب (امیر مبارز) نهاده است. ابیاتی را که در آنها از افراد فوق - که در مقابل امیر مبارزند - یاد کرده است، جمع آوری کرده بودم اما اختصار را از آنها و نقلشان در اینجا صرف نظر کردم. تنها شماره غزلها و شماره ابیات آنها را آورده ام،

(۱/۶) (۱/۷) (۹/۹) (۱۰/۱۱) (۶/۱۲) (۱۱/۱۶) (۸/۱۹) (۵/۲۳) (۶/۲۳) (۱/۲۸) (۲/۲۸)

(۱/۴۳) (۱/۵۹) (۲/۵۹) (۶/۶۹) (۶/۸۱) (۱/۸۵) (۲/۸۵) (۷/۸۷) (۳/۹۴) (۷/۱۱۲)

(۱۰/۱۵۳) (۱۱/۱۵۳-۱۲-۱۳) (۹/۱۶۲) (۱/۱۷۱) (۸/۱۹۱) (۷/۲۱۲) (۹/۲۱۴) (۹/۲۱۹)

(۸/۲۳۹) (۸/۲۴۰) (۸/۲۴۲) (۱۱/۲۴۵) (۱/۲۴۶) (۸/۲۵۶) (۹/۲۶۷) (۲و۱/۲۸۳)

همین دلیل بوده است که دلیل دوگانگی آنها در انجام وظایف و رجحش خود را حافظ، در

(۱۰/۳۱۹) (۸/۳۱۶) (۸/۳۰۹) (۱/۳۰۴) (۸/۲۹۳) (۷ و ۱/۲۹۲) (۲۰۱/۲۸۵) (۹ و ۸/۲۸۴)

(۱۰/۲۲۷) (۹/۳۲۹) (۳/۳۵۰) (۸/۳۵۵) (۹/۳۵۹) (۸ و ۷/۳۸۱) (۷/۹۳۲) (۹/۴۶۲)

و نیز تمام غزل‌های زیر با مطلع: *غزل ۲۰: روزی که چو باد آمد و دلها برخاست*

غزل ۲۰: روزی که چو باد آمد و دلها برخاست می زخم‌خانه نه به جوش آمدومی باید خواست

غزل ۴۰: *المنة لله که در میکند بازست* زان رو که برابر در او روی نیاز است

غزل ۸۵: *شربتی از لب لعلش نچشیدیم و برفت* روی مه پیکر او سیر ندیدیم و برفت

غزل ۱۰۳: *روز وصل دوستداران یاد باد* یاد باید آن روزگاران یاد باد

غزل ۱۰۵: *صوفی ارباده به اندازه خوردنوشش باد* ورنه اندیشه این کار فراموشش باد

(نیز بخصوص ابیات ۴ و ۵ و ۸ این غزل)

غزل ۱۰۸: *خسرواگوی نلک در خم چوگان تو باد* ساحت کون و مکان عرصه میدان تو باد

غزل ۱۰۹: *دیربست که دلدار پیامی نفرستاد* ننوشت سلامی و کلامی نفرستاد

غزل ۱۶۹: *یاری اندر کس نمی بینم، یاران را چه شد؟* دوستی کی آخر آمد، دوستداران را چه شد؟

غزل ۲۰۴: *یاد باد آن که نهانت نظری با ما بود* رقم مهر تو بر چهره ما پیدا بود

غزل ۲۰۷: *یاد باد آن که سرکوی توام منزل بود* دیده ر روشنی از خاک درت حاصل بود

غزل ۲۰۸: *خستگان را چو طلب باشد و قوت نبود* گر تو بیداد کنی، شرط مرآت نبود

غزل ۲۸۳: *سحر زها تف غییم رسید مژده به گوش* که دور شاه شجاع است می دلیر بنوش

غزل ۳۵۵: *حالیها مصلحت وقت در آن می بینم* که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم

البته در مورد آصف عهد، جلال الدین تورانشاه، وزیر شاه شجاع ابیات بسیاری دیده می شود

که آنها را نیاوردیم.

۳- محتسب نوع سوم، همان محتسب واقعی است؛ شخصی که دیونی به نام دیوان حسبت

یا احتساب را در اختیار داشته است؛ از سوی شاه این وظیفه به او واگذار شده بوده که در بازارها و

در میان مردم به گشت و گذار و بعضاً جستجو پردازد؛ در درجه اول از انجام کارهای حرامی چون

شرابخواری، زنا، لواط و... ممانعت نماید و خاطیان را مجازات کند و دیگر این که بر بازار نظارت کند؛ ترازوها، وزنه‌ها، قیمت‌ها و مسایلی چون احتکار و کم‌فروشی را کنترل و بازرسی و... نماید.

در میان تمام اقوام باستانی و کشورهای تابع آنها چنین مقام و منصب و شغلی بوده اما در هر جا، نزد هر قوم و ملت، نام خاصی داشته است نامهایی چون: اگورانوموس، وزرید، هاش بان، بعل هاشوک و... در تمام این نامها مسأله حساب و حسابگری... مشترک بوده است؛ در واژه محتسب و دیوان حسبت و احساب هم این مسأله حساب و محاسبه هست و این شاید ناشی از آن باشد که واژه محتسب - و نه نقش او بنامی - تحت تأثیر واژه‌های قبلی این پست انتخاب شده است (گرچه قبلاً امیرالسوق، صاحب‌السوق و عامل علی‌السوق هم داشته‌ایم) اما باید یادآوری نمایم که پست محتسب - حداقل در قسمت زیادی از وظایفش - شغلی کاملاً اسلامی بوده است و قوانین حاکم بر این پست هم ناشی از دین مقدس اسلام. محتسب در انجام وظیفه نظارت و کنترل بازار و وزنه‌ها و پیمانه‌ها و ترازوها و... با پست افراد قبل از اسلام شباهت و اشتراک دارد اما علاوه بر وظایف بالا، وظیفه اصلی او - شاید اصلی‌ترین وظیفه او - امر به معروف و نهی از منکر بوده است؛ منکرهایی مثل شراب و قمار و زنا و لواط که شاید در تمدنهای دیگر اصلاً منکر محسوب نمی‌شده‌اند تا شخصی بخواهد مانع انجام آنها شود. (Floor, 1985, PP 53-74)

در زمان حافظ هم این شغل برده و تصدی آن به دست کسانی سپرده می‌شده است اما، به هر حال، این محتسب‌ها وظایف خود را در برخی قسمت‌ها آنچنان که باید انجام نمی‌داده‌اند و آنها را به فراموشی سپرده بوده‌اند؛ همچنان که در خیلی از مسایل دیگر هم، انحرافهایی در قوانین شریعت رخ داده بود، در این زمان مثلاً از خرابیات شیراز که به بیت لطف معروف بود (فاحشه‌خانه‌ها) در روزگار پیری حافظ که به غلبه تیمور منتهی شد، مالیات گرفته می‌شد توسط محتسب. زنان خرابیات که مثل دختر رز از مستوری توبه می‌کردند، می‌توانستند با اجازه محتسب کار به دستوری کنند با وجود این، اما، ظاهراً محتسب در مورد شراب و شرابخواری، میکده‌ها و شراب‌فروشی‌ها و بالاخره شرابخواران سخت می‌گرفته و رنجش حافظ از این محتسب‌ها، به همین دلیل بوده است؛ به دلیل دوگانگی آنها در انجام وظایف. و رنجش خود را، حافظ، در

بیتهایی نشان داده است که می‌آوریم؛ اما پیشاپیش باید گفت که در برخی ابیات تشخیص این که محتسب در آن بیت از نوع دوم است یا نوع سوم، دشوار است. در این موارد به تشخیص خرد عمل کردم و امیدوارم خطا و اشتباهی صورت نگرفته باشد.

- اگرچه باده فرح بخش و باد گل بیزست به بانگ چنگ مخور می که محتسب تیزست (۱/۴۱)
- با محتسبم عیب مگوید که او نیز پیوسته چو ما در طلب عیش مدام است (۱۰/۴۶)
- حدیث حافظ و ساغر که می‌زند پنهان چه جای محتسب و شحنه، پادشاه دانست (۸/۴۷)
- آن شد اکنون که زابنای عوام اندیشم محتسب نیز درین عیش نهانی دانست (۴/۴۸)
- ساقی بیار باده و با محتسب بگو انکار ما مکن که چنین جام جم نداشت (۵/۷۸)
- خدارا داد من بستان ازوای شحنه مجلس که می‌باد بگری خورد دست و یامن سرگران دارد (۸/۱۲۰)
- ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز مست است و در حق او کس این گمان ندارد (۶/۱۲۶)
- دوستان دختر زرتوبه زمستوری کرد شد سوی محتسب و کار به دستوری کرد (۱/۱۴۲)
- هر کس که بدید چشم او گفت کو محتسبی که مست گیرد (۲/۱۴۸)
- باده با محتسب شهر ننوش زنهار بخورد باده ات و سنگ به جام اندازد (۷/۱۵۰)
- خدارا محتسب ما را به فریاد دف رنی بخش که ساز شرع از این افسانه بی قانون نخواهد شد (۴/۱۶۵)
- صوفی زکنج صومعه با پای خم نشست تا دید محتسب که سبو می‌کشد به دوش (۲/۲۸۵)
- من نه آن رفندم که ترک شاهد و ساغر کنم محتسب داند که من این کارها را کمتر کنم (۱/۳۴۶)
- عاشق از قاضی نترسد، می‌بیار بلکه از یرغوی دیوان نیز هم (۸/۳۶۳)
- (لغت مغولی - ترکی به معنی بازپرسی و احتساب)
- محتسب نمی‌داند این قدر که صوفی را جنس خانگی باشد، همچو لعل رمانی (۵/۲۷۳)
- گرچه در مورد هر سه این محتسبها (محتسب گونه‌ها) ابیاتی دیگر نیز بود اما بنای کار را بر اختصار نهاده بودیم و از ذکر آنها خودداری ورزیدیم.

نتیجه

نوشته‌ها و روانه

شعرای بزرگ گاهی در واژه‌ها و معانی آنها دخل و تصرفهایی می‌کنند؛ گاهی معنایی را بر واژه‌ای بار می‌کنند، که بکلی با معنای فرهنگهای لغت متفاوت و گاه حتی متضاد است. حافظ از این دسته از شعر است؛ او واژه محتسب را - مثل واژه رند - در معنا یا معنایی تازه به کار برده است.

محتسب در اصل کسی است که بر بازار نظارت دارد (امیرالسوق) و امر به معروف و نهی از منکر از وظایف اوست در نتیجه فاقد بار معنایی منفی است اما در شعر و اندیشه حافظ سه معنا یا مصداق برای محتسب دیده می‌شود که تنها یکی از آنها با معنای قاموسی محتسب منطبق است و آن دو معنای دیگر رندانه متفاوت و مغایر. معنای دوم، شخص امیر مبارزالدین محمد، پادشاه فاسد و ریاکار زمانه حافظ است و معنای سوم هر انسان فاسد و ریاکار را که از نضا در روزگار حافظ کم نبوده‌اند، در برمی‌گیرد؛ واعظان بیهوده‌گویی، قاضی درباری، زاهدان ظاهرپرست و... تمام کسانی که ظاهر و باطنشان متفاوت است.

تخلص می‌کرده است. سال تولد وی ۶۶۰ قمری مطابق ۱۲۶۱ میلادی است. کتاب المعجم فی آثار ملوک تاریخ معاصر ایران، ج ۱، ص ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۶، ۳۶۷، ۳۶۸، ۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱، ۳۹۲، ۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸، ۳۹۹، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۲۱، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۵، ۴۲۶، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۲۹، ۴۳۰، ۴۳۱، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵، ۴۳۶، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۲، ۴۴۳، ۴۴۴، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۴۷، ۴۴۸، ۴۴۹، ۴۵۰، ۴۵۱، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۵۸، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۵، ۴۶۶، ۴۶۷، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۷۳، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۷۸، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۸۳، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۶، ۴۸۷، ۴۸۸، ۴۸۹، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۰، ۵۱۱، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹، ۵۲۰، ۵۲۱، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۴، ۵۲۵، ۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۰، ۵۳۱، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۵، ۵۳۶، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۳، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۴۶، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۱، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۴، ۵۵۵، ۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸، ۵۸۹، ۵۹۰، ۵۹۱، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۴، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۷، ۵۹۸، ۵۹۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۰۴، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۰۷، ۶۰۸، ۶۰۹، ۶۱۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۳، ۶۱۴، ۶۱۵، ۶۱۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۰، ۶۲۱، ۶۲۲، ۶۲۳، ۶۲۴، ۶۲۵، ۶۲۶، ۶۲۷، ۶۲۸، ۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۱، ۶۳۲، ۶۳۳، ۶۳۴، ۶۳۵، ۶۳۶، ۶۳۷، ۶۳۸، ۶۳۹، ۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۵، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۴۹، ۶۵۰، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۳، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۵۷، ۶۵۸، ۶۵۹، ۶۶۰، ۶۶۱، ۶۶۲، ۶۶۳، ۶۶۴، ۶۶۵، ۶۶۶، ۶۶۷، ۶۶۸، ۶۶۹، ۶۷۰، ۶۷۱، ۶۷۲، ۶۷۳، ۶۷۴، ۶۷۵، ۶۷۶، ۶۷۷، ۶۷۸، ۶۷۹، ۶۸۰، ۶۸۱، ۶۸۲، ۶۸۳، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۶، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۱، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴، ۶۹۵، ۶۹۶، ۶۹۷، ۶۹۸، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۰۹، ۷۱۰، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۳، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۱۶، ۷۱۷، ۷۱۸، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۳، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۵، ۷۳۶، ۷۳۷، ۷۳۸، ۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۱، ۷۴۲، ۷۴۳، ۷۴۴، ۷۴۵، ۷۴۶، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۴۹، ۷۵۰، ۷۵۱، ۷۵۲، ۷۵۳، ۷۵۴، ۷۵۵، ۷۵۶، ۷۵۷، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۶۶، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۴، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۰، ۷۸۱، ۷۸۲، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۶، ۷۸۷، ۷۸۸، ۷۸۹، ۷۹۰، ۷۹۱، ۷۹۲، ۷۹۳، ۷۹۴، ۷۹۵، ۷۹۶، ۷۹۷، ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۴، ۸۰۵، ۸۰۶، ۸۰۷، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۵، ۸۱۶، ۸۱۷، ۸۱۸، ۸۱۹، ۸۲۰، ۸۲۱، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۲۴، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۲۷، ۸۲۸، ۸۲۹، ۸۳۰، ۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۳۷، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۴۰، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵، ۸۴۶، ۸۴۷، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۱، ۸۵۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۵، ۸۵۶، ۸۵۷، ۸۵۸، ۸۵۹، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۳، ۸۶۴، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۷، ۸۶۸، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۱، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۷۴، ۸۷۵، ۸۷۶، ۸۷۷، ۸۷۸، ۸۷۹، ۸۸۰، ۸۸۱، ۸۸۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۵، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۸۸، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۲، ۸۹۳، ۸۹۴، ۸۹۵، ۸۹۶، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳، ۹۰۴، ۹۰۵، ۹۰۶، ۹۰۷، ۹۰۸، ۹۰۹، ۹۱۰، ۹۱۱، ۹۱۲، ۹۱۳، ۹۱۴، ۹۱۵، ۹۱۶، ۹۱۷، ۹۱۸، ۹۱۹، ۹۲۰، ۹۲۱، ۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴، ۹۲۵، ۹۲۶، ۹۲۷، ۹۲۸، ۹۲۹، ۹۳۰، ۹۳۱، ۹۳۲، ۹۳۳، ۹۳۴، ۹۳۵، ۹۳۶، ۹۳۷، ۹۳۸، ۹۳۹، ۹۴۰، ۹۴۱، ۹۴۲، ۹۴۳، ۹۴۴، ۹۴۵، ۹۴۶، ۹۴۷، ۹۴۸، ۹۴۹، ۹۵۰، ۹۵۱، ۹۵۲، ۹۵۳، ۹۵۴، ۹۵۵، ۹۵۶، ۹۵۷، ۹۵۸، ۹۵۹، ۹۶۰، ۹۶۱، ۹۶۲، ۹۶۳، ۹۶۴، ۹۶۵، ۹۶۶، ۹۶۷، ۹۶۸، ۹۶۹، ۹۷۰، ۹۷۱، ۹۷۲، ۹۷۳، ۹۷۴، ۹۷۵، ۹۷۶، ۹۷۷، ۹۷۸، ۹۷۹، ۹۸۰، ۹۸۱، ۹۸۲، ۹۸۳، ۹۸۴، ۹۸۵، ۹۸۶، ۹۸۷، ۹۸۸، ۹۸۹، ۹۹۰، ۹۹۱، ۹۹۲، ۹۹۳، ۹۹۴، ۹۹۵، ۹۹۶، ۹۹۷، ۹۹۸، ۹۹۹، ۱۰۰۰، ۱۰۰۱، ۱۰۰۲، ۱۰۰۳، ۱۰۰۴، ۱۰۰۵، ۱۰۰۶، ۱۰۰۷، ۱۰۰۸، ۱۰۰۹، ۱۰۱۰، ۱۰۱۱، ۱۰۱۲، ۱۰۱۳، ۱۰۱۴، ۱۰۱۵، ۱۰۱۶، ۱۰۱۷، ۱۰۱۸، ۱۰۱۹، ۱۰۲۰، ۱۰۲۱، ۱۰۲۲، ۱۰۲۳، ۱۰۲۴، ۱۰۲۵، ۱۰۲۶، ۱۰۲۷، ۱۰۲۸، ۱۰۲۹، ۱۰۳۰، ۱۰۳۱، ۱۰۳۲، ۱۰۳۳، ۱۰۳۴، ۱۰۳۵، ۱۰۳۶، ۱۰۳۷، ۱۰۳۸، ۱۰۳۹، ۱۰۴۰، ۱۰۴۱، ۱۰۴۲، ۱۰۴۳، ۱۰۴۴، ۱۰۴۵، ۱۰۴۶، ۱۰۴۷، ۱۰۴۸، ۱۰۴۹، ۱۰۵۰، ۱۰۵۱، ۱۰۵۲، ۱۰۵۳، ۱۰۵۴، ۱۰۵۵، ۱۰۵۶، ۱۰۵۷، ۱۰۵۸، ۱۰۵۹، ۱۰۶۰، ۱۰۶۱، ۱۰۶۲، ۱۰۶۳، ۱۰۶۴، ۱۰۶۵، ۱۰۶۶، ۱۰۶۷، ۱۰۶۸، ۱۰۶۹، ۱۰۷۰، ۱۰۷۱، ۱۰۷۲، ۱۰۷۳، ۱۰۷۴، ۱۰۷۵، ۱۰۷۶، ۱۰۷۷، ۱۰۷۸، ۱۰۷۹، ۱۰۸۰، ۱۰۸۱، ۱۰۸۲، ۱۰۸۳، ۱۰۸۴، ۱۰۸۵، ۱۰۸۶، ۱۰۸۷، ۱۰۸۸، ۱۰۸۹، ۱۰۹۰، ۱۰۹۱، ۱۰۹۲، ۱۰۹۳، ۱۰۹۴، ۱۰۹۵، ۱۰۹۶، ۱۰۹۷، ۱۰۹۸، ۱۰۹۹، ۱۱۰۰، ۱۱۰۱، ۱۱۰۲، ۱۱۰۳، ۱۱۰۴، ۱۱۰۵، ۱۱۰۶، ۱۱۰۷، ۱۱۰۸، ۱۱۰۹، ۱۱۱۰، ۱۱۱۱، ۱۱۱۲، ۱۱۱۳، ۱۱۱۴، ۱۱۱۵، ۱۱۱۶، ۱۱۱۷، ۱۱۱۸، ۱۱۱۹، ۱۱۲۰، ۱۱۲۱، ۱۱۲۲، ۱۱۲۳، ۱۱۲۴، ۱۱۲۵، ۱۱۲۶، ۱۱۲۷، ۱۱۲۸، ۱۱۲۹، ۱۱۳۰، ۱۱۳۱، ۱۱۳۲، ۱۱۳۳، ۱۱۳۴، ۱۱۳۵، ۱۱۳۶، ۱۱۳۷، ۱۱۳۸، ۱۱۳۹، ۱۱۴۰، ۱۱۴۱، ۱۱۴۲، ۱۱۴۳، ۱۱۴۴، ۱۱۴۵، ۱۱۴۶، ۱۱۴۷، ۱۱۴۸، ۱۱۴۹، ۱۱۵۰، ۱۱۵۱، ۱۱۵۲، ۱۱۵۳، ۱۱۵۴، ۱۱۵۵، ۱۱۵۶، ۱۱۵۷، ۱۱۵۸، ۱۱۵۹، ۱۱۶۰، ۱۱۶۱، ۱۱۶۲، ۱۱۶۳، ۱۱۶۴، ۱۱۶۵، ۱۱۶۶، ۱۱۶۷، ۱۱۶۸، ۱۱۶۹، ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳، ۱۱۷۴، ۱۱۷۵، ۱۱۷۶، ۱۱۷۷، ۱۱۷۸، ۱۱۷۹، ۱۱۸۰، ۱۱۸۱، ۱۱۸۲، ۱۱۸۳، ۱۱۸۴، ۱۱۸۵، ۱۱۸۶، ۱۱۸۷، ۱۱۸۸، ۱۱۸۹، ۱۱۹۰، ۱۱۹۱، ۱۱۹۲، ۱۱۹۳، ۱۱۹۴، ۱۱۹۵، ۱۱۹۶، ۱۱۹۷، ۱۱۹۸، ۱۱۹۹، ۱۲۰۰، ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳، ۱۲۰۴، ۱۲۰۵، ۱۲۰۶، ۱۲۰۷، ۱۲۰۸، ۱۲۰۹، ۱۲۱۰، ۱۲۱۱، ۱۲۱۲، ۱۲۱۳، ۱۲۱۴، ۱۲۱۵، ۱۲۱۶، ۱۲۱۷، ۱۲۱۸، ۱۲۱۹، ۱۲۲۰، ۱۲۲۱، ۱۲۲۲، ۱۲۲۳، ۱۲۲۴، ۱۲۲۵، ۱۲۲۶، ۱۲۲۷، ۱۲۲۸، ۱۲۲۹، ۱۲۳۰، ۱۲۳۱، ۱۲۳۲، ۱۲۳۳، ۱۲۳۴، ۱۲۳۵، ۱۲۳۶، ۱۲۳۷، ۱۲۳۸، ۱۲۳۹، ۱۲۴۰، ۱۲۴۱، ۱۲۴۲، ۱۲۴۳، ۱۲۴۴، ۱۲۴۵، ۱۲۴۶، ۱۲۴۷، ۱۲۴۸، ۱۲۴۹، ۱۲۵۰، ۱۲۵۱، ۱۲۵۲، ۱۲۵۳، ۱۲۵۴، ۱۲۵۵، ۱۲۵۶، ۱۲۵۷، ۱۲۵۸، ۱۲۵۹، ۱۲۶۰، ۱۲۶۱، ۱۲۶۲، ۱۲۶۳، ۱۲۶۴، ۱۲۶۵، ۱۲۶۶، ۱۲۶۷، ۱۲۶۸، ۱۲۶۹، ۱۲۷۰، ۱۲۷۱، ۱۲۷۲، ۱۲۷۳، ۱۲۷۴، ۱۲۷۵، ۱۲۷۶، ۱۲۷۷، ۱۲۷۸، ۱۲۷۹، ۱۲۸۰، ۱۲۸۱، ۱۲۸۲، ۱۲۸۳، ۱۲۸۴، ۱۲۸۵، ۱۲۸۶، ۱۲۸۷، ۱۲۸۸، ۱۲۸۹، ۱۲۹۰، ۱۲۹۱، ۱۲۹۲، ۱۲۹۳، ۱۲۹۴، ۱۲۹۵، ۱۲۹۶، ۱۲۹۷، ۱۲۹۸، ۱۲۹۹، ۱۳۰۰، ۱۳۰۱، ۱۳۰۲، ۱۳۰۳، ۱۳۰۴، ۱۳۰۵، ۱۳۰۶، ۱۳۰۷، ۱۳۰۸، ۱۳۰۹، ۱۳۱۰، ۱۳۱۱، ۱۳۱۲، ۱۳۱۳، ۱۳۱۴، ۱۳۱۵، ۱۳۱۶، ۱۳۱۷، ۱۳۱۸، ۱۳۱۹، ۱۳۲۰، ۱۳۲۱، ۱۳۲۲، ۱۳۲۳، ۱۳۲۴، ۱۳۲۵، ۱۳۲۶، ۱۳۲۷، ۱۳۲۸، ۱۳۲۹، ۱۳۳۰، ۱۳۳۱، ۱۳۳۲، ۱۳۳۳، ۱۳۳۴، ۱۳۳۵، ۱۳۳۶، ۱۳۳۷، ۱۳۳۸، ۱۳۳۹، ۱۳۴۰، ۱۳۴۱، ۱۳۴۲، ۱۳۴۳، ۱۳۴۴، ۱۳۴۵، ۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۸، ۱۳۴۹، ۱۳۵۰، ۱۳۵۱، ۱۳۵۲، ۱۳۵۳، ۱۳۵۴، ۱۳۵۵، ۱۳۵۶، ۱۳۵۷، ۱۳۵۸، ۱۳۵۹، ۱۳۶۰، ۱۳۶۱، ۱۳۶۲، ۱۳۶۳، ۱۳۶۴، ۱۳۶۵، ۱۳۶۶، ۱۳۶۷، ۱۳۶۸، ۱۳۶۹، ۱۳۷۰، ۱۳۷۱، ۱۳۷۲، ۱۳۷۳، ۱۳۷۴، ۱۳۷۵، ۱۳۷۶، ۱۳۷۷، ۱۳۷۸، ۱۳۷۹، ۱۳۸۰، ۱۳۸۱، ۱۳۸۲، ۱۳۸۳، ۱۳۸۴، ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۸۷، ۱۳۸۸، ۱۳۸۹، ۱۳۹۰، ۱۳۹۱، ۱۳۹۲، ۱۳۹۳، ۱۳۹۴، ۱۳۹۵، ۱۳۹۶، ۱۳۹۷، ۱۳۹۸، ۱۳۹۹، ۱۴۰۰، ۱۴۰۱، ۱۴۰۲، ۱۴۰۳، ۱۴۰۴، ۱۴۰۵، ۱۴۰۶، ۱۴۰۷، ۱۴۰۸، ۱۴۰۹، ۱۴۱۰، ۱۴۱۱، ۱۴۱۲، ۱۴۱۳، ۱۴۱۴، ۱۴۱۵، ۱۴۱۶، ۱۴۱۷، ۱۴۱۸، ۱۴۱۹، ۱۴۲۰، ۱۴۲۱، ۱۴۲۲، ۱۴۲۳، ۱۴۲۴، ۱۴۲۵، ۱۴۲۶، ۱۴۲۷، ۱۴۲۸، ۱۴۲۹، ۱۴۳۰، ۱۴۳۱، ۱۴۳۲، ۱۴۳۳، ۱۴۳۴، ۱۴۳۵، ۱۴۳۶، ۱۴۳۷، ۱۴۳۸، ۱۴۳۹، ۱۴۴۰، ۱۴۴۱، ۱۴۴۲، ۱۴۴۳، ۱۴۴۴، ۱۴۴۵، ۱۴۴۶، ۱۴۴۷، ۱۴۴۸، ۱۴۴۹، ۱۴۵۰، ۱۴۵۱، ۱۴۵۲، ۱۴۵۳، ۱۴۵۴، ۱۴۵۵، ۱۴۵۶، ۱۴۵۷، ۱۴۵۸، ۱۴۵۹، ۱۴۶۰، ۱۴۶۱، ۱۴۶۲، ۱۴۶۳، ۱۴۶۴، ۱۴۶۵، ۱۴۶۶، ۱۴۶۷، ۱۴۶۸، ۱۴۶۹، ۱۴۷۰، ۱۴۷۱، ۱۴۷۲، ۱۴۷۳، ۱۴۷۴، ۱۴۷۵، ۱۴۷۶، ۱۴۷۷، ۱۴۷۸، ۱۴۷۹، ۱۴۸۰، ۱۴۸۱، ۱۴۸۲، ۱۴۸۳، ۱۴۸۴، ۱۴۸۵، ۱۴۸۶، ۱۴۸۷، ۱۴۸۸، ۱۴۸۹، ۱۴۹۰، ۱۴۹۱، ۱۴۹۲، ۱۴۹۳، ۱۴۹۴، ۱۴۹۵، ۱۴۹۶، ۱۴۹۷، ۱۴۹۸، ۱۴۹۹، ۱۵۰۰، ۱۵۰۱، ۱۵۰۲، ۱۵۰۳، ۱۵۰۴، ۱۵۰۵، ۱۵۰۶، ۱۵۰۷، ۱۵۰۸، ۱۵۰۹، ۱۵۱۰، ۱۵۱۱، ۱۵۱۲، ۱۵۱۳، ۱۵۱۴، ۱۵۱۵، ۱۵۱۶، ۱۵۱۷، ۱

منابع و یادداشتها

- ۱- اخوان ثالث، مهدی: ترا ای کهن بوم و بر درست دارم، تهران، انتشارات مروارید، چاپ اول، ۱۳۶۸.
- ۲- زرین کوب، عبدالحسین: از کوچه زندان، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۶۴.
- ۳- خطیب رهبر، خلیل: دیوان حافظ، تهران، صفی علیشاه، چاپ ۱۴، ۱۳۶۴.
- ۴- رجایی بخارایی، احمدعلی: فرهنگ اشعار حافظ، تهران، علمی، ۱۳۶۴. ذیل پیر و قلندر.
- ۵- کامرانی، یدالله: حافظ رند پارسا، تهران، نشر تاریخ ایران، ۱۳۶۳.
- ۶- خرمشاهی، بهاءالدین: چارده روایت، تهران، کتاب پرواز، ۱۳۶۷.
- ۷- مسکوب، شاهرخ: در کوی دوست، تهران، خوارزمی، چاپ دوم، ۱۳۷۱.
- ۸- غنی، قاسم: تاریخ عصر حافظ، تهران، زوار، ۱۳۵۶.
- ۹- غنی قاسم: بحث در آثار و افکار و احوال حافظ، تهران، زوار، چاپ چهارم، ۱۳۶۶.
- 10- Floor, willem: "The Office of Muhtasib in Iran" Iranian studies, V. X V I I I, N.1, winter 1985, PP 35-74.
- ۱۱- معین‌الدین یزدی: مواهب الهی، تصحیح سعید نفیسی، تهران، کتابفروشی اقبال، بی تا.
- ۱۲- کتبی، محمود: تاریخ آن مظفر، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- ۱۳- مرتضوی، منوچهر: مکتب حافظ یا مقدمه بر حافظ‌شناسی، تهران: ستوده، چاپ سوم، ۱۳۷۰.